

آفاق حقیقت در سپهر شریعت

- 
- سرشناسه: محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۳۲۴، -، مصاحبه شونده  
عنوان و نام پدیدآور: گفتگوی حامد زارع با سیدمصطفی محقق داماد: آفاق حقیقت در سپهر شریعت  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: ۱۹۱ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۵۶-۲  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
عنوان دیگر: آفاق معرفت در سپهر معنویت.  
موضوع: محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۳۲۴ - مصاحبه‌ها  
موضوع: Mohaghegh Damad, S. Mostafa -- Interviews  
موضوع: محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۳۲۴ -  
Mohaghegh Damad, S. Mostafa  
موضوع: تفسیر  
موضوع: Qur'an -- Criticism, interpretation, etc  
موضوع: اصول فقه  
موضوع: Islamic law -- Interpretation and construction  
موضوع: مشائیان  
موضوع: Peripatetics  
موضوع: فقه - فلسفه  
موضوع: Islamic law -- Philosophy  
موضوع: فلسفه اسلامی  
موضوع: Islamic Philosophy  
شناسه افزوده: زارع، حامد، ۱۳۶۳، -، مصاحبه‌گر  
رده‌بندی کنگره: BP ۵۵/۲  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۶  
شماره کتاب شناسی ملی: ۷۵۱۹۰۷۲
-

گفتگوی حامد زارع با

سید مصطفی محقق داماد

آفاق حقیقت در سپهر شریعت





### انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

آفاق حقیقت در سپهر شریعت

گفتگوی حامد زارع با سیدمصطفی محقق داماد

چاپ اول

۹۹۰ نسخه

۱۴۰۰

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۰۴ - ۰۳۵۶ - ۲

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0356 - 2

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

تقدیم به

اعضای گروه مطالعات اسلامی فرهنگستان علوم

ح. ز



## فهرست

مقدمه.....	۹
درباره سیدمصطفی محقق داماد.....	۱۵
پیشگفتار.....	۱۹

### فصل اول: زندگی و کارنامه فکری

خاطره و مخاطره.....	۲۵
کجا و ناکجا.....	۶۹

### فصل دوم: فقه و اصول

عقل و نص.....	۷۷
اجتهاد و انتقاد.....	۸۵

### فصل سوم: تاریخ اندیشه

حکما و علما.....	۱۰۵
فیزیک و متافیزیک.....	۱۱۱
بی عقلی و بی نقلی.....	۱۱۷

### فصل چهارم: اندیشه معاصر

عقل و شرع.....	۱۲۵
----------------	-----

طبیعت و شریعت ..... ۱۲۹

### فصل پنجم: فلسفه اسلامی

تأسیس حکمت یمانی ..... ۱۳۷

احیای خرد سینایی ..... ۱۴۳

### فصل ششم: معارف دینی

متن قرآن و تفسیر قرآن ..... ۱۶۹

تصاویر ..... ۱۷۷

نمایه ..... ۱۸۵



## مقدمه

دیدار اول من با سیدمصطفی محقق داماد به ده سال پیش و در دفتر کارش در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بازمی‌گردد. در سال‌های اخیر نیز حداقل ماهانه دو دیدار با او در گروه مطالعات اسلامی فرهنگستان علوم داشته‌ام و از شخصیت و دانش او در حد وسع خودم بهره برده‌ام. واقعیت این است که برخی چهره‌ها در حکم ذخایر فکری و معرفتی هستند که بدون ایجاد جنجال و حضور مداوم در رسانه و درگیر نشدن با مسائل روز سیاسی، اساسی‌ترین سیاست‌ها و فکرها را با زبانی مورد پسند خواص و عوام عرضه می‌کنند. سیدمصطفی محقق داماد یکی از این ذخایر معاصر است که آرام و متین به مطالعات و تحقیقات خود در حوزه حقوق، فقه، فلسفه و منطق می‌پردازد. در دفتر کار او در فرهنگستان علوم نیز همین آرامش و متانت حاکم است؛ چیزی که امروزه، و در این بلبشوی التقاط علم و سیاست، کمتر یافت می‌شود و اگر یافت شود، آموختنی است. سیدمصطفی محقق داماد همواره برای من به سان دانشمندی است که کم سخن می‌گوید، اما به موقع سر سخن را می‌گشاید. او فقیهی است که، با وقت‌شناسی، بنیادهای مهم‌ترین مسائل روز جامعه خود را نقد می‌کند.

دکتر محقق داماد از جمله مجتهدانی است که جرئت تداوم اجتماعی و سیاسی بخشیدن به آرای فقهی خود را دارد. به عبارت دیگر، تأملات او محصور در مکاسب و کفایه نیست، بلکه با شکست حصر محافظه‌کارانه فقیهان اخیر، مابازای سیاسی و

اجتماعی تفاسیر فقهی خود را با صدایی رسا و با ادله‌ای روشن و مبرهن اعلام می‌کند. از جمله درخشان‌ترین این اعلام‌ها می‌توان به پیشنهاد فقهی او ناظر بر حذف قسم‌بندی کافران و مؤمنان و طرح قسم‌بندی بدیع محارب و مسالم اشاره کرد که زاینده تعارضات و گشاینده مسیرهای اجتهادات اجتماعی بیشتری می‌تواند باشد. این قبیل تفاسیر مصلحانه نشان می‌دهد هر گونه راه اصلاح‌طلبی‌ای که گشوده می‌شود باید سنت فقهی را پیش چشم خویش داشته باشد؛ که اگر آن را نادیده بگیرد به ناکجاآبادی می‌رسد که امروزه روشنفکری دینی رسیده است. محقق داماد همان راهی را آهسته و پیوسته می‌رود که چهره‌هایی نظیر عبدالکریم سروش آن را ندیدند و به بیراهه رفتند. کتاب بازخوانی فقه امر به معروف، نهی از منکر و اجرای حدود و از آن مهم‌تر مکتب اجتهادی آخوند خراسانی نمونه‌هایی روشن از اصلاح‌طلبی است که اگرچه از فقه شروع می‌کند و در فقه می‌ماند، الزامات زمانه را نیز لحاظ می‌کند و اعمال قواعد فقهی در استنباط حکم شرعی را منوط به هماهنگی آن قواعد با اصول بلندمرتبه‌ای نظیر عدالت و کرامت انسانی می‌کند؛ کاری که هنوز جوامع اجتهادی و اعظم فقهی ما به آن تن نداده‌اند.

دکتر محقق داماد واهمه‌ای ندارد که از جهل دینی به عنوان یک بلا یاد کند و بگوید: «بلای جهل دینی خطری در بزنگاه مؤمنان است و جامعه نیازمند روشنگری طبیبانه‌نخبگان جامعه اسلامی و وجدان‌های آگاه است. خطر بی‌خردی در هر صورتی خانمان‌سوز است، البته صبغه دینی و قدسی آن مخرب‌تر است.»

او به همان جدیتی که استبداد و انحراف دینی را نقد می‌کند دیکتاتوری و جزم‌اندیشی چپ را نیز مورد هجمه قرار می‌دهد و می‌گوید: «قسمت عمده‌ای از عمرم یعنی تقریباً همه دوران جوانی‌ام مقارن زمانی بود که جو منطقه‌خاورمیانه را تفکر چپ احاطه کرده بود. احزاب و ایسته به شرق در ایران سفره خود را گسترده بودند و کلینیک‌های حزبی برای ترویج افکار خود تشکیل می‌دادند. شعارهای چپ‌گرایانه به طور کلی، به خصوص وقتی در پوشش فلسفی باشد و از آن جذاب‌تر اگر رنگ و حنای دینی به آن شعارها داده شود، تأثیر شگفتی در شستشوی مغزی مردم عوام بلکه خواص خواهد داشت. تأثیری که نتیجه‌اش تزیق عقیده و ایدئولوژی در مغزهاست، تفکر و تعقل را تعطیل و به جای آن ایده و عقیده را مستقر می‌سازد. لغت عرب در این زمینه انصافاً موفق بوده که واژه 'عقیده' را برای این معنا برگزیده که

واقعاً رساننده آن حالت ذهنی است. عقیده از ریشه عقد یعنی بستن است. وقتی که عقیده پیدا می‌کند و معتقد می‌شود، گویی ذهن خود را به روی هرگونه حرکت درباره آن می‌بندد و اجازه نمی‌دهد درباره آن کسی حرفی بزند. شخص معتقد به هیچ وجه حاضر نیست با کسی گفتگو کند مگر برای غلبه بر او. در حالی که اگر به جای 'من معتقدم'، 'من فکر می‌کنم' قرار می‌داد، کاملاً آماده گفتگو بود.»

دکتر محقق داماد در روند فکری‌ای که دارد همواره به چهره‌های آزادی‌خواه در گستره تاریخ اندیشه دینی متشبه می‌شود و سخن خود را مستند به سخنان آنان می‌کند. او که به همین مناسبت دلبسته آزادی‌خواهی و استبدادستیزی آخوند خراسانی است درباره او می‌گوید: «آخوند خراسانی در چارچوب فقهت توانست مشکلات زمانه خود را حل کند و با تحقق بخشیدن به اجتهاد، در چارچوب اجتهاد پویای شیعی، دموکراسی و مردم‌سالاری را برای ما ایرانیان در قالب حکومت مشروطه به ارمغان آورد، آن هم در زمانی که هنوز ترکیه و کشورهای دیگر منطقه به دموکراسی نرسیده بودند. آخوند خراسانی بدون تردید مصمم‌ترین پشتیبان دموکراسی در ایران بوده است. کسانی که از عمامه و لباس روحانیت گله‌مندند باید این نکته را هم بدانند که یک قرن پیش روحانیت دموکراسی را برای مردم به ارمغان آورده است. کسی که صد سال پیش دغدغه دموکراسی برای ملت ایران داشت یک مجتهد بود. امروز هم ما به یک آخوند خراسانی و یک مجتهد شجاع نیاز داریم.»

دکتر محقق داماد در یکی از مشهورترین سخنرانی‌های خود از جنگ به نام خدا و آدم‌کشی به اسم دین سخن به میان آورده و می‌گوید: «اگر گوش کنیم، در منطقه ما صدای کشت و کشتار زنان، کودکان و مردان را می‌شنویم که در جنگ کشته و سر بریده می‌شوند، این جنگ به نام دین و خدا انجام می‌شود. من منکر این نیستم که نباید همه آدم‌کشی‌های قرن بیستم را به نام دین تمام کرد، اما به نظر من جهل دینی بیشتر از بیماری سرطان انسان‌ها را کشته است. دین در طول تاریخ عامل مهمی در خونریزی بوده است. به اعتقاد من دینی آدم‌ها را کشته که تبدیل به ایدئولوژی شده است، پس عقیده رادیکال انسان‌ها را می‌کشد. نباید از خطر عقیده رادیکال غافل شویم، عقیده قدرت بسیار بالایی دارد.» اگرچه این سخنان با واکنش چهره‌های اصول‌گرا و بنیادگرا مواجه شده، به نظر می‌رسد مخالفت چندان‌ی از سوی متشرعان سنتی و هواداران فقه غیرسیاسی به خود ندیده است. همین همراهی خاموش با

سخنان محقق داماد نوید یک اصلاح طلبی فقهی را می‌دهد که هیچ نسبتی با اصلاح طلبی کاذبی که عبدالکریم سروش پرچمدار آن است ندارد و برخلاف روشنفکری دینی مستوجب تولید آگاهی کاذب نمی‌شود. اما چرا اصلاح طلبی دینی را کاذب و معرفت‌اندیشی منتسب به آن را ذیل آگاهی کاذب باید قرار داد؟

واقعیت آن است که همواره عبور از فقه و بغرنج‌تر از آن عبور از سنت آغاز سرگردانی روشنفکران دینی و علت انسجام نداشتن پروژه‌های آن‌ها بوده است. وقتی روشنفکری دینی با داعیه اصلاح معرفت دینی کار خویش را آغاز می‌کند و در پایان با رهاکردن آن معرفت، به تجدیدنظرطلبی در اساس ساختمان دیانت مشغول می‌شود، نشانه‌های شکست خود را به دست خویش پدیدار می‌سازد. وضع فعلی سردمدار روشنفکری دینی از بابت وام گرفتن‌های متعدّدش از جریان نومعزله و آمیختن آموزه‌های آنان با روحیه‌ای که مشروب از عرفان مولوی و اخلاق غزالی است مصداق بارز ناکجاآباد است. به نظر می‌رسد زمان آن فرارسیده است که ناکجاآباد روشنفکری دینی را به نفع سنت فقهی اصلاح شده رها کنیم، چرا که فقه یک نظام دانایی مبتنی بر حقوق است و روشنفکری یک آشفته‌بازار مبتنی بر سیاست. مجتهدان بزرگ ما در تاریخ جدید ایران، نظیر شیخ انصاری و آخوند خراسانی و میرزای نائینی، حقوق‌اندانی فرصت‌ساز بوده‌اند، در حالی که روشنفکران نامدار ما، نظیر آل‌احمد و شریعتی و سروش، سیاست‌زدگانی فرصت‌سوز. متأسفانه از روشنفکران ما در دوره جدید تاریخ ایران چیزی جز دلیری در گستاخی و پای گذاشتن در میدان مبارزه سیاسی و خلط آن با مباحث فکری صادر نشده است.

در مقابل، سنت فقهی ما مشروب از دیدگاه‌های اصولیین بزرگی نظیر میرزای شیرازی و شیخ انصاری است که، چون دانش حقوق وجه نظر آنان بوده و نه سیاست‌بازی، هر مطلب نامربوطی را به معارف دینی الصاق نمی‌کردند. در حالی که روشنفکران ما، از آل‌احمد و شریعتی گرفته تا سروش و بازرگان، چون عینک کدر سیاست را نمی‌توانستند از جلو چشمان خود بردارند، تصورات خود در مورد دیانت را به مثابه جوهره دیانت مطرح می‌کردند و متأسفانه همچنان نیز می‌کنند. متأسفانه اسطوره روشنفکری آن قدر زمخت شده است که کمتر کسی به خود اجازه می‌دهد داد سنت را از روشنفکران دوره جدید ایران بستاند و از آنان طرح پرسش کند که به چه حقی و با کدامین دانش در مورد مفاهیم و اموری که نسبتی معرفتی و وجودی با آن ندارند صحبت کرده‌اند.

نگارنده بر آن است که همان‌طور که برای اصلاح و ارتقای دانش فیزیک نیازمند فیزیکدان هستیم نه جامعه‌شناس، برای اصلاح دینی هم نیازمند مجتهد و فقیه هستیم و نه روشنفکر و سیاست‌باز. با همین فرمول ساده، سخن دکتر محقق داماد، در مقام فقهی که مراتب حوزه علمیه را پشت سر گذاشته و مجتهدی مبنامند و اصولی‌شناسنامه‌داری است که در مکتب شیخ انصاری و آخوند خراسانی تعریف می‌شود، صائب‌تر، دقیق‌تر و پراهمیت‌تر از سخنان کسانی است که پزشکی و دندانپزشکی و شیمی خوانده‌اند و می‌خواهند، به نام دین و اصلاح دینی، نظریه سیاسی مورد نظر خود را در جامعه بسط دهند. باید بدون شرمندگی و سرافکنندگی پذیرفت که اصلاح دینی یک معبر بیشتر ندارد و آن هم سنت است، و دقیق‌ترین وجه سنت هم دانش فقه است که نه تنها نباید نادیده انگاشته شود، بلکه باید در هیئت و شاکله آن به عنوان یک نظام فکری مبتنی بر حقوق راه اصلاح پیموده شود. در این راه نیازمند خبرگان منتقدی نظیر محقق داماد هستیم که با جمع میان فلسفه و فقه و حقوق در وجود خویش، بتوانند پیش‌قراول گشایش راه دشوار تجدد در جامعه مبتنی بر سنت ما باشند.

آنچه در کتاب آفاق حقیقت در سپهر شریعت می‌خوانید ترجمان چندین سال مراوده، مکاتبه و مصاحبه من با سیدمصطفی محقق داماد است که رویه و سویه علمی آن مبتنی بر ارائه پاسخی اصولی و فقهی به بحران‌های دوران کنونی است. دکتر محقق داماد با بیانی ساده و زبانی شیرین در قالب پاسخ به پرسش‌هایی کوتاه اما عمیق، پیشروترین دریافت‌های نوگرایانه از علم اصول و دانش فقه را بیرون از محوطه پرآشوب روشنفکری دینی و درون یک چارچوب معنادار و روشمند شرعی ارائه می‌دهد. البته پرسش و پاسخ‌های علمی و فقهی تنها بخشی از آفاق حقیقت در سپهر شریعت را تشکیل می‌دهد و بخش بیشتری از کتاب حاضر که جذابیت فراگیری نیز برای عموم مخاطبان دارد، ناظر بر ثبت و ضبط خاطرات و نکات تاریخی‌ای است که دکتر محقق داماد از خاندان خود و همچنین از آموزگاران و هم‌نشینان و همفکران خود در ذهن داشته است. بدیهی است که انتشار مکتوب این خاطرات در این دفتر گامی در جهت حراست از خاطره تاریخی و حافظه فرهنگی معاصر در حوزه حکمت و دیانت نیز به شمار می‌رود.

در پایان بر خود لازم می‌دانم، به سبب مداومت در پیگیری به بار نشستن اثر حاضر و همچنین مقاومت در برابر وسوسه‌های محافظه‌کارانه جاری در محیط

علمی معاصر، امتنان خاصه خود را از دکتر سیدمصطفی محقق داماد داشته باشم. در وهله دوم لازم می‌دانم از سرکار خانم زهرا رحیمی کارشناس گروه مطالعات اسلامی فرهنگستان علوم که در این مدت تلاش‌های زیادی جهت تنظیم قرارهای مصاحبه و همچنین در اختیار قرار دادن مقالات و نوشته‌های دکتر محقق داماد انجام دادند قدردانی کنم. امیدوارم هرچه بلندی در این اثر وجود دارد مندرج در تحت فضل و دانش استاد و هرچه کوتاهی در آن به چشم می‌خورد به پای راقم این سطور گذاشته شود.

حامد زارع

تهران، اردیبهشت ۱۳۹۹

## درباره سیدمصطفی محقق داماد

■ رسول جعفریان

حیات یک جامعه به وجود متفکرانی است که با اندیشیدن و اندیشه خود آب حیات را به جامعه تزریق می‌کنند و آن را از پستی و جمود و رکود می‌رهانند. اما متفکر واقعی کیست؟ ممکن است پاسخ‌های مختلفی به این پرسش داده شود، اما به نظر می‌رسد همه ما نسبت به اهمیت وجود این متفکران و نقشی که آن‌ها در پویایی جامعه دارند متفق باشیم. همه آگاهییم که یونان چه جایگاهی در عالم انسانی دارد؛ این نیست مگر به خاطر وجود حکیمانی که بیش از دوهزار سال است اندیشه‌های آن‌ها مانند آب روان در دل تمدن بشری ساری و جاری است.

در این‌جا خیلی از مسائل قابل بحث است. مانند این‌که چطور می‌شود در برخی جوامع شمار متفکران فراوان است و برخی کمتر یا هیچ. یا این‌که چگونه است که جوامعی اجازه بروز و ظهور به متفکران خود نمی‌دهند، و این‌که برخی از جوامع چطور می‌کوشند تا متفکران عوضی یا شبه‌متفکر را به مردم معرفی کنند و به اصطلاح آدرس غلط دهند تا مردم را به راه دیگری بکشانند. و دیگر این‌که جوامعی هستند که زبان متفکران را کوتاه می‌کنند، آثار آن‌ها را منع می‌کنند و با بی‌حرمتی به آن‌ها مانع از تأثیرگذاری آن‌ها روی مردم می‌شوند.

بحث‌های دیگری هم درباره کلیات نقش متفکران می‌توان داشت، این‌که مثلاً متفکران چند گروه هستند: کسانی که محافظه‌کارند و سعی می‌کنند با تفکر خویش

مبانی سنتی را به هر شکل و صورتی که شده حفظ کنند، آن‌ها که انقلابی و تحول‌خواه هستند و می‌کوشند تا به گفته خودشان بندها و زنجیرها را از دست و پای مردم باز کنند، متفکرانی که ممکن است مروج نظریات استبدادی و استوارکننده قدرت کسانی باشند که قدرت فایقه جامعه به شمار می‌آیند، و متفکرانی که آزادی‌خواه هستند و تلاش می‌کنند تا منادی حقوق عامه مردم باشند. کم نبودند متفکرانی که پایه‌های استبداد را تقویت کردند، متفکرانی که جانب مردم را رها کردند و تفکر خویش را دستمایه‌ای برای بهره‌مندی افراد ناصالح قرار دادند.

در میان همه این حرف‌ها و تقسیم‌ها، اگر از احوال دل ما بپرسید، می‌گوییم ما متفکرانی می‌خواهیم که هم با سنت‌ها آشنا باشند و هم افراد معقولی باشند که راه ترقی و تحول را بشناسند، هم مصالح ملی را خوب درک کنند و هم به حقوق ملت وفادار باشند. متفکرانی که سطحی‌نگر نباشند، بلکه افرادی عمیق، جستجوگر و در مواجهه با افکار شجاع باشند. ما خواهان متفکرانی هستیم که در درجه نخست، قدرت نقادی سایر اندیشه‌ها را داشته باشند، و هم‌زمان تلاش کنند سامانه‌های تازه‌ای طراحی کنند و بستر تفکر در جامعه را برای تحول آماده سازند. ما به متفکران شکاک که بتوانند با تردیدهای خود روح بحث و کند و کاو را تقویت کنند و سنت‌های غلط را بنمایانند بیش از متفکران سامانه‌سازی احتیاج داریم که بیشتر به فکر صورت‌بندی یک تفکر و احیاناً تحمیل آن بر مردم‌اند. نقد، قدرت نقادی و نمایاندن کژی‌ها از اساسی‌ترین نکات در امر تفکر است.

اگر بخواهیم فهرستی از متفکران ایرانی در نیم قرن گذشته ارائه دهیم، نام چه کسانی را یاد خواهیم کرد؟ آن‌ها را در چند گروه دسته‌بندی خواهیم کرد؟ دایره نفوذ آن‌ها را در جامعه بر اساس چه شاخص‌هایی تبیین خواهیم نمود؟ تناسب آن‌ها را با تحولات جاری جامعه و نقش آن‌ها را در اصلاح آنچه در جامعه می‌گذرد چگونه خواهیم سنجید؟ این متفکران به کدام و چند سنت فکری تعلق دارند؟ متفکرانی با ریشه در سنت‌های اسلامی ایرانی، یا متأثر از فرهنگ‌های بیرونی و جهانی از چپ یا راست، این‌ها کدام‌اند؟ شناخت خاستگاه‌های فکری متفکران ما بخشی از تاریخ اندیشه در میان ماست. اندیشه‌هایی از متفکران معاصر ما که عالم ما را در حوزه‌هایی جاری از تفکر و عمل ساخته‌اند یا در حال ساختنش هستند.

بنده به نوبه خود استاد سیدمصطفی محقق داماد را متفکری تحول‌خواه و مدافع



مردم می‌دانم، استادی که ریشه در سنت‌های حوزوی دارد و در عین حال با تجربه‌های فکری مدرن هم آشناست. استاد نقادی که دوست دارد، با نقد سنت و میراث، راه را برای تفکر آزاد هموارتر کند. متفکری اهل عمل، نه از آن دست متفکرانی که فقط در خانه و کتابخانه نشسته‌اند و فکر می‌کنند، بلکه متفکری که در حوزهٔ عمل و تفکر جاری در نظامات اجتماعی و سیاسی ما فعال است، متفکری اندیشمند و نگران که ضمن تفکر اهل درد هم است. متفکری جامع‌نگر که یکسویه نمی‌بیند و به‌ویژه آن‌که نگاهی بین‌رشته‌ای دارد، حقوق را با فلسفه پیوند زده و می‌کوشد تا برای رهایی جامعه از بندهایی که اسیر آن است راهی به سوی آزادی، احترام به انسان، و در عین حال فلاح و رستگاری بگشاید.

محقق داماد از آن دسته متفکرانی است که دائماً برای یافتن تازه‌هایی از متون، و برای قرار دادن آن‌ها در بدنهٔ اندیشه و تفکر و دانشی که می‌تواند نوعی انفتاح و گشایش را در بن‌بست‌های جاری در پی داشته باشد تلاش می‌کند. باید آن‌ها را شناساند، قدرشان را دانست، احترامشان کرد و از این‌که چنین چهره‌هایی در جامعهٔ ما وجود دارند به خود بالید. اما یکی از راهگشاترین و نتیجه‌بخش‌ترین راه‌های مواجهه با چنین چهره‌هایی بازشناسی این متفکران است. طرح سؤال از متفکران و پیگیری جواب از منظومهٔ فکری آنان کاری است که به بازشناسی این متفکران کمک می‌کند. مایهٔ خوشحالی است که این کار اکنون در مورد دکتر محقق داماد انجام شده و کتاب آفاق حقیقت در سپهر شریعت محصول گفتگوی آقای زارع با ایشان شده است. کتاب حاضر، که مصاحبه‌ای است با استاد برای شناسایی زوایای جدید اندیشهٔ ایشان، می‌تواند بیش از پیش به شناخت ما یاری رساند.



## پیشگفتار

■ سیدمصطفی محقق داماد

در تاریخ تفکر اسلامی مسئله‌ای وجود دارد که به یک قاعده در اندیشه اسلامی تبدیل شده است. آن مسئله این است که وقتی یک عالم و متفکر ابهت و عظمت پیدا می‌کند، متأسفانه ابهت او تا مدتی جریان اندیشه را متوقف می‌سازد. علی‌رغم این‌که آن عالم پرابهت فکر بابرکتی دارد، گویی مشتی بر سر مغزها فرود می‌آید و تا مدتی فکرها و اندیشه‌های دیگر به کما فرومی‌روند. درست مثل این‌که صدای مهبیبی برخیزد و از آن صدا همه گوش‌ها کر شود و مغزها از کار افتد! در تاریخ اندیشه اسلامی نظیر این مسئله را فراوان داریم که ابهت و عظمت فردی، چه از جهت علمی و چه از جهت سیاسی، تا مدت‌ها همه امور را متأثر از خود سازد. در عرصه اجتهاد و گستره علوم عقلی چند نفر از این دست عالمان را می‌توانیم مثال بزнім. یکی شیخ طوسی است که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری، به مثابه ستاره‌ای درخشان، به اجتهاد شیعی ساختار بخشید. شیخ طوسی در مقدمه مبسوط به این نکته اشاره می‌کند که عده‌ای می‌گویند شیعه اجتهاد ندارد، ولی او می‌خواهد با تألیف مبسوط اجتهاد و تفقه شیعی را تبیین کند. انصافاً این کار را هم با بنیادگذاری روش «تفریع فروع بر اصول» انجام می‌دهد و با کار خودش چنان هنگامه‌ای به پا می‌کند که ما تا یک قرن پس از او کار جدیدی در این زمینه نمی‌توانیم ببینیم. تمام کسانی که تا یک قرن پس از شیخ طوسی ظهور کردند، همگی پیرو و مقلد او بودند.

اولین نفری که نقد شیخ طوسی را آغاز می‌کند، عالمی است که آن‌گونه که می‌گویند نوه شیخ طوسی نبوده، بلکه به نظر من نتیجه او بوده است. نام این عالم ابن‌ادریس حلّی است. کار محمدابن‌ادریس حلّی در حوزه تماماً مصروف به نقادی جدش شیخ طوسی بوده، به نحوی که همه آرای او را به چالش کشیده و زیر سؤال برده است. این نقد ابن‌ادریس باعث شد که نقادی شیخ طوسی پس از چندین دهه آزاد شود و جریان سیال اندیشه دوباره راه بیفتد.

ما در سیاست نیز این مسئله را به وضوح می‌بینیم. جوامعی موفق‌تر هستند که بزرگان خود را به نقد کشیده‌اند. شما اگر چین را ببینید، متوجه می‌شوید با این‌که احترام مائو را به عنوان بنیان‌گذار جمهوری خلق حفظ کردند، نقادی او را همزمان شروع کردند و امروزه شما می‌بینید که به چه موفقیت‌هایی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی رسیده‌اند. قطعاً آن‌ها اگر فقط مقلد مائو بودند، به این‌چنین جایگاهی نمی‌رسیدند. البته بهتر است ما در سیاست سخن نگوئیم و به بحث اجتهاد بازگردیم. به نظر من شجاعت ابن‌ادریس در نقد شیخ طوسی باعث تحول بزرگی در اجتهاد شیعی شد. هرچند پس از او نیز دوباره علامه حلّی در قرن هشتم بزرگ شد و ابهتی پیدا کرد که همگان را به سکوت و تقلید فروبرد.

در فلسفه اسلامی نیز مشابه همین اتفاقی را که در فقه شیعی رخ داده مشاهده می‌کنیم. ابن‌سینا یکی از هنگامه‌های علوم عقلی در تاریخ اندیشه اسلامی است. اما چیزی نمی‌گذرد که امام فخر رازی نقد ابن‌سینا را آغاز می‌کند و هموست که به تمام نظریات ابن‌سینا خرده می‌گیرد، هرچند پس از او خواجه نصیرالدین طوسی ظهور کرد و از تمامی نظریات ابن‌سینا دفاعی جانانه کرد. البته ذکر این نکته ضروری است که خواجه طوسی مقلد صرف ابن‌سینا نبود و به دلیل تألیفات و تصنیفاتی که دارد از خود وجهه اندیشمندی مستقل را نیز به نمایش گذاشته است. خواجه از موقعیت سیاسی‌ای که نصیبش شد نهایت استفاده را در جهت ترویج دانش به کار بست و خود را به دست اراده پادشاه مغول نسپرد تا مهره رفاص دربار شود، بلکه از سیاست استفاده کرد تا به پیشبرد علم تجربی و انسانی خدمت کند. تأسیس رصدخانه مراغه، تشکیل فرهنگستانی مملو از دانشمندان معروف عصر و تعریف مقرری ماهیانه برای آن‌ها نشان از اهمیت علوم تجربی برای خواجه دارد. درباره اهمیت علوم انسانی نزد خواجه نیز همین بس که او در بخش‌های مختلف این علوم از جمله

فلسفه و منطق و کلام صاحب تألیف است. خواجه نصیرالدین طوسی به دلیل این شخصیت و دانشی که داشت، دوباره مصداق همان مشت آهنینی شد که بر مغزها فرود آمد و تا چند قرن همه متفکران و عالمان را به حاشیه برد. اگر شما نیم‌نگاهی به تاریخ اندیشه اسلامی بیندازید، متوجه می‌شوید که شخصیت‌های بزرگی پس از خواجه پیدا شدند، اما در حاشیه خواجه کار کردند و از خود ابداعی بروز ندادند.

در تاریخ علوم عقلی در اسلام وقتی از عصر خواجه نصیرالدین طوسی می‌گذریم، با مکتب شیراز روبه‌رو می‌شویم که تمام اندیشمندان این مکتب از جمله قطب‌الدین شیرازی، صدرالدین محمد دشتکی، غیاث‌الدین منصور دشتکی و جلال‌الدین دوانی زیر سایه خواجه هستند و از خود ابداعی ندارند. به نظر می‌رسد اگر بخواهیم پس از خواجه نقطه ابداعی را نام ببریم، باید از جناب صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا نام ببریم.

ملاصدرا یکی از چهره‌هایی است که نقش مبدع در تاریخ حکمت و فلسفه اسلامی را بر عهده داشته است. بنده سال‌ها پیش رساله الشواهد الربوبیه او را تصحیح و با یک مقدمه مفصل منتشر کرده‌ام. در آن‌جا عبارتی از ملاصدرا در تفسیر سوره بقره آورده‌ام که می‌تواند ناظر بر نسبت میان عقل و دین ارزیابی شود، نکته‌ای که در سرتاسر کتابی که پیش رو دارید نیز مورد اشاره مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده قرار گرفته است. جناب صدرالمتألهین می‌گوید: «من به صدق پیامبران حضرت محمد(ص) در جمیع آنچه آورده و به صدق حضرت موسی(ع) ایمان دارم، نه به طریق شق القمر و اژدها کردن عصا، بلکه از طریق اعلانات الهیه و الهامات ربانیه در قلب خودم که اندکی شک و تردید در آن راه ندارد و هیچ‌گونه شبهه و عیبی بر آن عارض نیست. این یافته‌ها را در عین حال با میزان صحیح عیار، از موازین عدل روز حساب توزین کردم. موازینی که خداوند از آسمان عقل در زمین قلب آدمی قرار داده و آن را تحت آسمان بلند خرد جای داده است و مقرر فرموده که آن را برپا داریم. همان‌طور که آیات زیر بر آن دلالت دارند: وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ، وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ. من این میزان صحیح را برپا داشته‌ام، همان‌گونه که خداوند مقرر فرموده، و تمام معارف الهیه را با آن توزین نموده‌ام و همه آن‌ها را با آنچه در قرآن آمده مطابق یافته‌ام و یقین کرده‌ام که تمام آنچه رسول فرموده حق و صدق است.» اما از این عبارت چه می‌توان

فهمید؟ بدون تردید اصلی‌ترین پیام این عبارت برای وضع کنونی ما رها نکردن ریسمان متین عقلانیت حتی در عرصهٔ دیانت است. چه این‌که عدم‌توسل به عقل پیامدهای ناگواری در دیروز و امروز بشریت به بار آورده که بلای طالبان و بوکو حرام و داعش تنها گوشه‌ای از آن است.

ملاصدرا در همهٔ آرا و آثار خویش بین تعقل و دین آشتی و هماهنگی برپا کرده است. او حتی معتقد است که حکمایی چون افلاطون مقتبس انوار انبیا بودند، یعنی انوار حکمت را از انبیا گرفته‌اند. صدرالدین شیرازی در رسالهٔ عرشیه نیز به این نکته اذعان می‌کند که حکمت با شرایع الهی مخالفت ندارد و مقصود هر دو یکی است. ما ایرانیان باید به خود مفتخر باشیم که در سرزمینی زندگی می‌کنیم که توانسته‌ایم تا حد زیادی عقل و دین را در بستر حکمت، پایاپای و پایدار نگه داریم. البته این پایداری نباید ملازم با فراموش کردن نگاه انتقادی و توجه نکردن به مسائل مستحدثهٔ معاصر باشد؛ دو نکته‌ای که بنده در چهل سال اخیر همواره کوشش کرده‌ام تا در حد توان آن‌ها را رعایت کنم و در گفته‌ها و نوشته‌های خویش به کار بندم.

کتاب آفاق حقیقت در سپهر شریعت، که به سعی روزنامه‌نگار جوان و دوست گرامی جناب آقای حامد زارع فراهم آمده است، کوششی برای نشان دادن لزوم توجه به مسائل معاصر و همچنین عدم‌فروگذاری نگاه نقادانه با مروری بر زندگی فکری بنده است. تلاش کرده‌ام تا سرحد امکان بدون محافظه‌کاری دربارهٔ موضوعاتی که در سؤالات آقای زارع مطرح شده واکنش نشان دهم و جواب‌های خود را با رعایت اختصار ارائه بدهم. امیدوارم کتاب حاضر بتواند پاسخگوی پرسش‌های فراوان نسل جدید دربارهٔ عقل و شرع باشد و ما را مجری و متعهد به این آیهٔ شریفه قرار دهد که می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ». بدین معنی که: «مردم را به سوی راه پروردگارت با منطقی حکیمانه و ادلهٔ قانع‌کننده و با پندی نیک و بیداری‌بخش و عبرت‌آموز دعوت کن و با آنان به نیکوترین وجه محاجه و مجادله نما. این وظیفهٔ تو، و اما آن‌ها، البته پروردگارت خود دانایتر است به کسی که از راه او گم گشته و او دانایتر است به هدایت‌یافتگان.»

فصل اول  
زندگی و کارنامه فکری





## خاطره و مخاطره

### درنگی در زندگی و اندیشگی

■ اگر موافق باشید می‌خواهم نخستین سؤال را درباره نام خانوادگی شما مطرح کنم. همان‌طور که می‌دانید، در تاریخ اندیشه ما فیلسوفی به نام میرداماد داریم که مؤسس حکمت یمانی نیز به شمار می‌رود. شما هم نام خانوادگی‌تان شباهتی به نام میرداماد دارد. وجه تسمیه کلمه داماد در این دو نام خانوادگی چیست؟

□ راستش را بخواهید بین نسبت من با نسبت میرداماد هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. فقط یک مشابهت وجود دارد و آن هم این است که میرداماد به این خاطر لقب میرداماد را داشت که پدرش داماد محقق کرکی فقیه بزرگ زمان بوده است و او نیز این لقب را از ناحیه پدرش به ارث برده است. پدر من متولد یکی از خاندان‌های شریف سادات در روستای احمدآباد شهرستان اردکان بود که پیش از ازدواج با دختر حاج شیخ عبدالکریم حائری در سال ۱۳۱۰، به نام سیدمحمد موسوی یزدی شناخته می‌شد. پس از راه‌اندازی ثبت احوال در کشور، پدرم نام خانوادگی محقق را برای خودش انتخاب کرد و به خاطر دامادی مؤسس حوزه علمیه قم به نام محقق داماد شهرت یافت و من این نام خانوادگی را از او به ارث بردم. شایان ذکر است کسانی که نسبشان به میرداماد می‌رسد با نام خانوادگی میردامادی مشهورند و امروزه در سراسر کشور زندگی می‌کنند. ولی نام خانوادگی محقق و لقب داماد اولین بار بعد از پدرم به نام من رقم خورد.

### ■ جایگاه خانواده شما در شهر قم چگونه بود؟

□ خانواده ما نقشی محوری در قم داشت، چراکه مهم‌ترین بیت روحانیت مستقر در قم بود. پدرم نام نیکی در تحقیقات فقهی و بحث‌های اصولی داشت و به اعتبار همین نام نیک به دامادی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی درآمده بود. پدر بزرگ من از سال ۱۳۰۰ که وارد قم شد و حوزه را در این شهر مقدس بنیاد گذاشت تا سال ۱۳۱۵ که دار فانی را وداع گفت مرجع مطلق جهان تشیع و شیخ اعظم قم بود. در عین حال، روحیه‌ای اعتدالی داشت و به هیچ وجه اهل افراط و تفریط نبود.

### ■ حاج شیخ عبدالکریم حائری چند پسر داشت؟

□ دو پسر باقیمانده از او، مرتضی و مهدی حائری یزدی، همچون پدر بزرگوارشان لباس روحانیت بر تن داشتند، اما برخلاف پدر ادعای مرجعیت نداشتند و راه متفاوتی با پدرشان در پیش گرفتند. مرحوم دایی‌ام آقای حاج شیخ دکتر مهدی حائری یزدی خاطره جالبی از پدرشان تعریف می‌کرد و می‌گفت: «نوجوان بودم و بین در اندرونی و بیرونی منزل داشتم بازی می‌کردم. وقتی پدرم از اندرونی بیرون آمد و خواست داخل اتاقی در بیرونی منزل برود، یک خانم که مدتی آن‌جا ایستاده بود دوید جلو و گفت: 'آقا! من مقلد شما هستم. مقداری املاک و اموال دارم و ناگزیر باید به ادارات بروم و برای رفع مشکلات مراجعه کنم. حجاب من این است. این حجاب را برای خودم درست کرده‌ام.' من نگاه کردم دیدم پالتوی بلندی مثل مانتو به تن دارد و هیچ جای بدنش پیدا نیست. به سرش هم کلاهی گذاشته که همه موهایش را پوشانده است و گردنش را نیز با یک دستمال بسته و علاوه بر آن دستکش هم به دست دارد. آن خانم رو کرد به آقا و گفت: 'حجاب من این است. آیا از نظر شرعی درست است؟' پدرم گفت: 'بله، درست است.' ناگهان حاج میرزا مهدی بروجردی که رئیس دفتر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم بود و روبه‌روی آقا در آن سمت ایستاده بود بر سر خود کوفت و ریش خود را کند که 'آقا این چه حرفی است که زدید؟ فردا این حرف این طرف و آن طرف در تهران پخش می‌شود که آقا با بی‌حجابی موافق است.' حاج شیخ با عصبانیت گفت: 'مگر من بیشتر از حکم خدا می‌توانم بگویم؟ حکم خدا این است. من حکم خدا را می‌گویم.'»

### ■ حاج شیخ عبدالکریم حائری چند دختر داشت؟

□ سه دختر به نام‌های کبری، زهرا و خدیجه از او باقی ماند که از این سه تن، کبری خانم مادر بنده است. مادرم برایم تعریف می‌کرد که پدرش همواره او را تشویق به خرید اجناس ایرانی می‌کرد و، با این توجیه که پول را نباید به جیب کارگران خارجی ریخت، خانواده خود را عادت می‌داد که از اجناس داخلی استفاده کنند.

### ■ پدر شما چگونه داماد مرحوم حاج شیخ شد؟

□ مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به سادات علاقه وافری داشت. به همین خاطر پدر من، که سیدی فقیر اما درسخوان بود، وقتی از دختر ایشان خواستگاری کرد به خاطر سیادتش به او دختر داد. مرحوم آیت‌الله اراکی تعریف می‌کرد که به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم گفته بود: «شما چطور دختر خود را به آقا سید محمد دادی؟» او هم در جواب گفته بود: «شیخ جعفر عرب دختر خود را به یک سید داد و گفت مایلم نسل من از نسل حضرت زهرا تداوم داشته باشد. من هم به همین خاطر دختر خود را به آقا سید محمد دادم.»

### ■ بیشتر درباره جد مادری شما که مؤسس حوزه علمیه قم بوده است صحبت کنیم. از این جا آغاز کنیم که زندگی تحصیلی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی چگونه شروع شد؟

□ خانواده جد من هرچند خانواده اصیل و نجیبی بودند، از نظر مالی بسیار فقیر بودند. وقتی پدرجد من که از طریق گله‌داری و دامداری امرارمعاش می‌کرد فوت کرد، جدم به همراه مادرش به کربلا رفت. در کربلا معلی با فقیه و عارفی به نام فاضل اردکانی آشنا شد که از شاگردان بی مدعا و آزاده شیخ انصاری بود. مرحوم جد من تحصیلات حوزوی خود را تا پایان دوره سطح و ابتدای درس خارج نزد فاضل اردکانی در کربلا می‌ماند و سپس به پیشنهاد استادش به سامرا می‌رود تا نزد یکی دیگر از شاگردان شیخ انصاری که میرزای شیرازی باشد تلمذ کند. البته پس از حضور در شهر سامرا، درس آقا سید محمد فشارکی را به درس میرزای شیرازی ترجیح می‌دهد و دروس اصول این مجتهد را که البته مرجع تقلید نیز نبود تقریر می‌کند. در دورانی که رئیس سازمان بازرسی کل کشور بودم، یادداشت‌هایی از سوی یکی از

اهالی یکی از قصبات اراک به دستم رسید که در آن مرحوم حاج شیخ یکی از دروس مرحوم آقا سید محمد فشارکی را با خط زیبایی تقریر کرده بود. جالب این‌که بر بالای هر صفحه جمله‌ای مبنی بر توسلات پی‌درپی او به حضرت صاحب‌الزمان با عبارت «یا ولی‌الله ادرکنی» به چشم می‌خورد. به هر حال، جد من در سامرا شاگرد مرحوم فشارکی بود. البته ایشان درس میرزا را هم می‌رفته، ولی چون میرزا مرجعیت عامه داشته، شاید چندان وقت کافی برای این‌که خوب درس بگوید و شاگرد پیروند نداشته است. همان‌طور که می‌دانید میرزای شیرازی شخصیتی سیاسی نیز داشت و فتوای تنباکو را از سامرا صادر کرد و اوضاع ایران را دگرگون ساخت. به هر حال، پس از فوت میرزا، حوزه علمیه سامرا رو به تعطیلی می‌رود و جد مادری من نیز به حوزه علمیه نجف که با حضور آخوند خراسانی رونق گرفته بود می‌رود.

### ■ آیا پدر بزرگ شما شاگرد آخوند خراسانی نیز بوده است؟

□ ببینید! زمانی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم به نجف می‌رود، فقیه شناخته‌شده‌ای بوده و رساله درالفوائد را نوشته بوده است. در واقع او بیشتر برای زیارت به نجف رفته بود تا برای تحصیل. اما مرحوم حاج شیخ در سفر به نجف در درس آخوند خراسانی نیز شرکت می‌کند و جناب آخوند که احساس می‌کند این درس عمومی برای او و چند نفر دیگر از جمله میرزای نائینی چندان قابل استفاده نیست، یک جلسه بحث خصوصی برای جد مادری من و میرزای نائینی می‌گذارد. با این حال، نمی‌توان گفت شاگرد رسمی آخوند خراسانی بوده است. حتی مرحوم آخوند به دیدن ایشان می‌آیند و می‌گویند: «اگر کتاب درالفوائد شما را زودتر دیده بودم، از سبک آن برای تألیف آثار خودم استفاده می‌کردم.»

### ■ با توجه به این‌که جد شما در شهرهای کربلا و سامرا و نجف تحصیل و تدریس

داشته، او را باید ذیل مکتب فقهی کدام یک از این شهرها دسته‌بندی کرد؟

□ مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی پیرو مکتب سامراست. وقتی به نجف می‌رود در حقیقت آثار مکتب سامرا را همراه خودش می‌برد. مکتب نجف «اجتهاد صنعت‌محور» است در حالی که مکتب سامرا «اجتهاد عرف‌محور» است. سید محمد کاظم طباطبایی وقتی به نجف می‌رود در حقیقت پرورش یافته

سامراست که به آن شهر مقدس می‌رود. مکتب سیدطباطبایی صاحب عروه تمایز بسیار عمیقی با آخوند خراسانی دارد. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی شیوه‌ای مخصوص به خود داشته که برگرفته از مرحوم میرزای شیرازی و آقا سیدمحمد فشارکی بوده و این شیوه در سیدمحمدکاظم طباطبایی هم مشهود است و آن شیوه مخصوص شیوه عرف محور است نه فقط صناعت محور.

### ■ جد مادری شما چرا و چگونه به ایران بازمی‌گردد؟

□ او ابتدا به دعوت علمای اراک به این شهر می‌رود و حوزه‌ای تشکیل می‌دهد و چیزی نمی‌گذرد که عدّه زیادی از علما در اراک به او ملحق می‌شوند. منتها فضای اراک چندان مورد پسند او نبوده است. به همین خاطر وقتی برای زیارت به عراق بازمی‌گردد، در کربلا می‌ماند. در همین شهر است که اولین حاشیه عروه او چاپ می‌شود. بزرگان اراک که از بازنگشتن جد من ناراحت بودند دوباره دست‌به‌کار می‌شوند و نامه‌های زیادی برای او می‌نویسند. یکی از کسانی که نامه نوشته بود شخصی به نام آقای قاضی است. پاسخ مرحوم حاج شیخ به نامه او وجود دارد که می‌گوید: «واقعیت این است که من در آن سفر از اقامت در اراک چندان لذت نبردم. من می‌خواهم حوزه‌ای داشته باشم که همه اختیارات آن در دست خودم باشد، نه این‌که من در اختیار متمولین اراک باشم.» شما از همین جواب یک‌خطی شیخ می‌توانید نگاه مدیریتی و استراتژیک مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به حوزه علمیه را دریابید. به هر حال، او دوباره به اراک می‌رود ولی در اراک اتفاقی می‌افتد که او ناراحت می‌شود و برای همیشه این شهر را ترک می‌کند.

### ■ ماجرا از چه قرار بوده است؟ آیا شما اطلاع دارید؟

□ داستان از این قرار بوده که در زمستان ۱۲۹۹ شمسی در اراک باران زیادی می‌بارد و سقف مسجد بازار سوراخ می‌شود و آب چکه می‌کند و به قرآن‌ها و کتب ادعیه آسیب می‌زند. خادم این مسجد، که شغل اصلی‌اش جارچی بوده و یک پیراهن بلند هم می‌پوشیده و به همین خاطر به او «عرب جارچی» می‌گفتند، این قرآن‌ها و کتب ادعیه را در یک گونی می‌ریزد تا به بیرون شهر برود و در جوی آب بریزد. او وقتی که از بازار رد می‌شده، دیده که مردم آتش درست کرده‌اند و دارند خود را با آن گرم

می‌کنند. عرب جارچی با خودش فکر کرده چه این اوراق را در آب بریزد چه در آتش بریزد فرقی نمی‌کند. لذا آن‌ها را در آتش می‌ریزد. او، که انسانی فقیر و مستأجر بوده، وقتی کاغذها را در آتش می‌ریزد موجرش می‌فهمد و فریاد می‌زند: «ای ملعون! تو قرآن را آتش می‌زنی؟» مردم نیز او را می‌گیرند که کتک بزنند، ولی او فرار می‌کند و به خانه‌ی یکی از علمای اراک پناهنده می‌شود. مردم همین‌طور شلوغ می‌کنند و جمعیت بیشتر می‌شود تا این‌که مغازه‌ها را به نشانه‌ی اعتراض می‌بندند و درخواست می‌کنند که این شخص چون قرآن را سوزانده اعدام شود. حالا نمی‌دانستند تحریک از ناحیه‌ی همان موجر بوده است. مردم به منزل حاج شیخ عبدالکریم می‌روند. او هم می‌گوید: «مگر این حرف‌ها به این راحتی اثبات می‌شود؟ تازه اثبات هم بشود به من چه ربطی دارد که کسی را اعدام کنم؟» مردم در خیابان‌ها جمع می‌شوند. دسته‌های مردم از روستاها به اراک می‌آیند و اعتراض عمومی شکل می‌گیرد. مغازه‌های بیشتری بسته می‌شود و مردم از دهات دیگر هم به شهر می‌آیند و علما را در مسجد فرامی‌خوانند تا حکم اعدام این شخص را همه‌ی علما امضا کنند. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم هم به مسجد می‌آید و می‌نشیند. بقیه‌ی علمای شهر نیز به قصد این‌که حکم را امضا کنند به مسجد می‌آیند! مردم پیش‌نویسی را آماده می‌کنند مبنی بر این‌که خودشان دیده‌اند که عرب جارچی قرآن را آتش زده و بنابراین محکوم به اعدام است. ابتدا حکم را به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم می‌دهند تا امضا کند و پس از او بقیه‌ی امضا کنند. اما حاج شیخ می‌گوید: «من صغروییاً و کبرویییاً مناقشه دارم.» همان وقت، شخص بی‌ادبی در مسجد بلند می‌شود و فریاد می‌زند: «حاج شیخ عبدالکریم هم طرفدار بابی‌هاست!» شیخ هم عبایش را به سر می‌کشد و از مسجد بیرون می‌رود و شتابان به منزل می‌رود. وقتی شیخ از امضای حکم خودداری می‌کند، بقیه‌ی علمای اراک هم امضا نمی‌کنند. مردم هم از مسجد بیرون می‌آیند و دسته‌جمعی به خانه‌ی مرحوم حاج شیخ می‌روند و دق‌الباب می‌کنند. خود حاج شیخ در را باز می‌کند و می‌گوید: «گفتم که! من صغروییاً و کبرویییاً مناقشه دارم! این حرف‌ها چیست؟ مگر اثبات می‌شود؟» مردم تصور می‌کنند که منظور مرحوم حاج شیخ این است که کسی به چشم خودش ندیده که عرب جارچی قرآن را آتش بزند. به همین سبب دسته‌جمعی به سینه می‌زنند و از در خانه‌ی حاج شیخ عبدالکریم راه می‌افتند به سمت خانه‌ی همان عالمی که عرب جارچی به آن‌جا پناه برده و با لهجه‌ی اراکی نوحه می‌خوانند: «خوَدُم بودُم، خوَدُم دیدُم.» وقتی به آن‌جا رسیدند، عالمی را